

# محل قبر صائب و چگونگی پیدایش آن

نقل قول امیری فیروز کوهی از جلال‌الدین همایی

صائب را که در زیر توده های سنگ و خاک پنهان بوده است بشناسد استاد محترم «جلال‌الدین همایی» بود که اینک برای مزید اطلاع، مفهوم عباراتی را که سابقاً در این خصوص برای اینجانب نقل کرده اند می نویسم. «در سال ۱۳۴۰ قمری که در اصفهان در صدد تکمیل تذکره القبور مرحوم آخوند «ملا عبدالکریم گزی» اعلی الله مقامه بر آمده و خواستم که آنچه را که از قلم آن بزرگوار فوت شده است بر آن مزید گردانم ناچار به جستجوی قبور متبرکه پرداختم تا روزی به محلی که موسوم به قبر آقا و مورد توجه اهل محل بود، مصادف شدم. در این محل در کنار جنوبی نهر موسوم به جوی شاه، باغی بود ملک آقای «حاج سید جواد کسائی»، این باغ واقع در محله لبنان فعلی است که جزوی از محله تبارزه عباس‌آباد اصفهان بوده است. در گوشه باغ، سکونی بود که این قبر در آنجا قرار داشت اما اثری از سنگ ظاهر نبود. تا اینکه با کمک باغبان، خاک های روی قبر را به یکسو زده و سنگ قبر را مشاهده کردم. بر روی سنگ نام صائب و تاریخ وفات ذکر نشده و فقط غزلی از اشعار او بر آن نقر شده بود و آنگاه به قرینه قبور مجاور که از خویشان نزدیک صائب معرفی شده و

محل قبر بی شبهه همین مکان فعلی است که در حیات او به تکیه میرزا صائب معروف بوده است. خوشگو نوشته «در باغچه ای پر از گل و ریاحین، واقع در اصفهان که موسوم است به تکیه میرزا، صائب مدفون است.» اولین کسی که به این محل راه یافته و توانست که قبر

سنگ قبرشان خوانا بود معلوم شد که این قسمت مقبره خانوادگی صائب و این قبر متعلق به خود اوست. بعد از شناسایی، موضوع را به دانشمند محترم جناب آقای «الفت» تذکر داده و صاحب باغ را هم به حقیقت امر واقف گردانیدم و هر چند که از طرف هیچ کس اقدام لازم در بنای مقبره به عمل نیامد اما این قدر شد که توجه مردم و اعتقاد آنان به صاحب قبر مانع شد که این قسمت از باغ هم به قسمت‌های دیگر ملحق شود و امروز به جای قبر صائب گاراژی عربض و طویل به وجود آید. نگارنده می‌گوید از توجه فعلی مردم «مخصوصاً به طوری که شنیده شد طبقه نسوان» بدین مکان و اینکه آن را قبر آقا نامیده و شب‌های جمعه و لیالی متبرک به زیارت آن می‌رفته و شمع روشن می‌کردند ظاهر می‌شود که قبر صائب از سال‌های پیش مورد توجه مردم و زیارتگاه اهل معنی بوده است و موید آن است که گفته بودیم این مرد را گذشته از مراتب شعر و شاعری، اهل حق و باطن می‌دانستند و از همین جاست که مرقد روشندان را سینه پاکان شمرده و آثارشان را اولاد و اعقابشان دانستند. کدام خانه ای از آب و گل است که با نهانخانه دل مشتاقان برابری کند و نهفته خود را چون نهفته دل از فنا و زوال بر کران دارد و چه خوب گفته است خود صائب:

جای من خالیست در وحشت‌سرای آب و گل

بعد از این صائب سراغ از گوشه دل کن مرا

باری همین که این شایعه قوت گرفت و رفته رفته اهل ادب به شخصیت صاحب قبر آشنا شدند. اولین بار در سال ۱۳۱۷ شمسی این موضوع از طرف ادبا محترم، آقایان «ادیب و خشوری اصفهانی» و «ابراهیم صفایی ملایری» اعلام و ضمن مقاله‌ای که در مجله نفیس ارغوان مرحوم وحید به چاپ رسانیدند به عموم اهل ذوق اطلاع داده شد که قبر صائب ظاهر گشت. اشعاری که بر روی سنگ قبر نقش شده اول این بیت:

محو کی از صفحه دل ها شود آثار من  
من همان ذوقم که می‌یابند از گفتار من  
و سپس این غزل که در زیر نقل می‌شود:

در هیچ پرده نباشد نوای تو  
عالم پر است از تو و خالی است جای تو  
تاج و کمر چو موج حباب است ریخته  
در هر کناره‌ای زمحیط سخای تو  
هرچند کائنات گدای درتواند  
هیچ آفریده نیست که داند سرای تو  
در مشت خاک من چه بود لایق نثار  
هم از تو جان ستانم و سازم فدای تو  
غیر از نیاز و عجز که در کشور تو نیست  
این مشت خاک تیره چه دارد سزای تو  
صائب چه ذره است و چه دارد فدا کند  
ای صدهزار جان مقدس فدای تو  
اولاد و اعقاب صائب

تا آنجا که نگارنده تحقیق کرده است صائب را پسری به نام «میرزا رحیم صائب» بوده که در بعضی از تذکره‌ها فقط یکی دو بیت از او نقل کرده‌اند. حفیید او «میرزا محمدعلی» نامی است که ظاهراً از زی میرزائی خارج و در سلک علما منسلک گردیده است. مردی هم به نام «میرزا محمد محسن» در این خاندان شهرتی داشته که معلوم نیست فرزند بلافصل صائب است یا فرزند «محمدعلی دوم» و قبر این دو نفر اخیر نیز بر روی همان صفا ایست که قبر صائب در آنجا قرار دارد.

در سرچشمه تهران مردی از اهل علم و خاندان قدیم وجود داشت که به روایت فرزندش آقای «محمدصائبی» - وکیل محترم دادگستری - از نواده صائب بود و مدعی بودند که جد ایشان از اصفهان به خوانسار رفته و در عداد علما آنجا درآمد است و می‌گفتند تا صائب چندان فاصله

ندارد. در هر حال از وضع سنگ قبر میرزا محمدعلی حفید صائب استنباط می‌شود که فرزندان وی به زی علما و فقهاء عصر درآمده‌اند.

بدبختانه آقای «محمدصائبی» آنقدر سرگرم کارهای دنیا و مشاغل دادگستری است که اصلاً داد و فریاد ما را نمی‌شنود و هر چه تقاضا می‌کنیم که از آثار جسد بزرگوار خود چیزی به ما بنمایاند مضایقه می‌کند.

#### ماجرای ساختمان مقبره صائب

در سال ۱۳۲۸ که یاران دیرین من، شاعران و ادیبان نقاد دانشمند آقایان «احمدسهیلی خوانساری» و «احمدگلچین معانی» به اصفهان رفته و به زیارت قبر صائب توفیق یافتند، شاعر و ادیب متتبع شهیر و سخن شناس کم نظیر آقای گلچین به سائقه فطرت پاک و اعتقاد قلبی به مظاهر علمی و ادبی کشور خود با اهتمام عجیب که در انجام کارهای خیر دارد به گمان اینکه «علی‌آباد شهری است» و اولیا امور ما گاهی بر سبیل طفره از کارهای دیگر، هر چند که طفره محال است، متوجه این کارها شده و به یاد احیاء

مفاخر و مآثر بزرگان خود می‌افتند، برای احداث مقبره جهت صائب و اینکه لااقل محوطه مقبره محفوظ بماند و به نام موقوفات وقف بر مصالح و موقوفات شخصی این و آن نشود و به قسمت‌های دیگر باغ ملحق نگردد در شدت گرمای تهران یکه و تنها مدتی به این طرف و آن طرف دوید و حتی شفعاغی، که خود به ادعا همشهری‌گری با صائب دارای حق شفعه و شفیع در موضوع بودند، برانگیخته و هیاهویی در فرهنگستان ایران و وزارت فرهنگ و اداره اوقاف به راه انداخت که حقاً رسانیدن آن هیاهو و فریادها نیز به گوش بزرگان کشور ما کار همه کس نیست و با اینکه صریحاً در این باب یعنی حفظ آن مکان و بنای مقبره، دست خط مطاع وزارت فرهنگ صادر و اوامر غلاظ و شداد به امنای موقوفات اصفهان در قطع ایادی موقوفه خواران و تهیه نقشه مقبره ابلاغ و بالاخره مام مقدمات کار آماده و فراهم شد و حتی در اخبار صحیح روزنامه‌ها دیده شد که وزارت فرهنگ مبلغ بیست هزار تومان جهت بنای مقبره تخصیص داد، معذالک تا حال هیچگونه اقدامی از هیچ کجا عمل نیامد و این اوامر مطاع از لای «پرونده‌ها» به جانی نرفت و اگر رفت، در پرونده‌های آنجا بایگانی شد.

در همت و پشتکار آقای «گلچین» همین بس که وزارت فرهنگ و فرهنگستان را ملجأ کرد تا در این باب کمیونی از اشخاص ذی‌علاقه تشکیل داد و این مقدمات هم به قدرت افراد آن کمیون انجام شد و گویا تنها فایده‌ای که بخشید این بود که لااقل قبر صائب در همه جا شناخته شد و دیگر موقوفه خواران را جرئت تبدیل به احسن نماند.

باغ، تکیه بسیار وسیع و گویا در حدود ده جریب بوده است که به مرور ایام از بین رفته و اکنون قریب ۵ هزار متر آن که دارای محصول سردرختی و در اجاره اشخاص است، باقی مانده است و بنا به تحقیقات آقای «گلچین» باغ



استاد همایی در مراسم کلنگ‌زنی احداث آرامگاه صائب

مزبور در خیابان صفا که در امتداد مادی نیاسر قرار دارد واقع و از لحاظ قرب جوار با مسجد لنبان به صورت موقوفه، یعنی ملکیت نوعی معدودی از ابناء نوع، در آمده است که یک قسمت از مجادلات و مناقشات ایشان مربوط به همین موضوع و امید انتزاع از آن ایادی بوده است.

آقای گلچین شرح مبسوطی از خصوصیات باغ و قبرها و ماجرای مربوط به وقف آن در یکی از شماره‌های مجله «تهران مصور» سال ۱۳۲۸ انتشار داده است که ما قسمتی از آن را تا آنجا که مخصوص به قبور و حواری اطلاعات مفید است عیناً به نظر خوانندگان می‌رسانیم.

باغ تکیه، باغی است به مساحت ۵ هزار متر مربع، مشحون از انواع درخت‌های میوه و در موقعی که ما بدانجا رفتیم سراپا غرق شکوفه بود و زیبایی خیره کننده‌ای داشت. در قسمت جنوبی این باغ پای دیوار صفه‌ای قرار دارد و بر روی آن قبر صائب و اندکی بالاتر قبر نوه او «محمدعلی» فرزند «میرزا رحیم صائب» و قدری بالاتر قبر «میرزا محمدمحسنا» فرزند صائب واقع شده، هر سه سنگ در زیر گل و لای محو شده بود و ما پس از آن که خار و خاشاک را رفتیم و گل و لای را شستیم، توانستیم خطوط هر سه سنگ را به خوبی بخوانیم. سنگ قبر صائب یکپارچه و میان تهی است ولی فعلاً بدو نیم شده، میان سنگ را بدین منظور تهی ساخته‌اند که در آن گل بگذارند. یک مطلع و یک غزل از صائب به خط «محمد صالح»، خوش نویس مشهور آن عصر که قسمتی از کتیبه مدرسه چهارباغ به خط اوست بر این سنگ منقور است. در اینجا همان ابیاتی که قبلاً مذکور شد مندرج است و در پائین سنگ نوشته تحریراً شهر جمادی‌الاولی سنه ۱۰۸۷ فقیر محمد صالح. در بالای سنگ دوم چنین نوشته شده وفات مرحمت و غفران پناه میرزا محمدعلی ولد میرزا رحیم صائب به تاریخ یوم یکشنبه هشتم شهر جمادی الاثنیه ۱۱۴۱ و به چهار طرف سنگ این ابیات :

کرد رحلت از این سرای فنا

ناصر دین یگانه دوران

در صلاح و سخا یگانه عصر

معدن جود و مخزن احسان

و الی آخر. با اینکه شعر خوبی نیست ولی از بیت اول و دوم چنین معلوم می‌شود که «میرزا محمدعلی» شخص محترمی بوده و مقامی روحانی داشته است.

بر سنگ سوم که یک قطعه مرمر کوچک است چنین نقر شده، وفات مرحمت و غفران پناه «میرزا محمدمحسنا» ابن «میرزا محمدعلی صائب» فی هفتم شهر محرم الحرام ۱۱۴۹.

چاپ و انتشار آثار صائب

دیوان صائب مانند اغلب دواوین و تذکره‌های نفیس کمیاب، اولین بار در هندوستان به انواع مختلف به چاپ رسید و در ایران اولین کسی که شعر و شخصیت صائب را به طبقه جوان معرفی کرد مرحوم «حیدرعلی کمالی اصفهانی»، یکی از شعرای معاصر بود، که با همت وی در تدوین و انتشار منتخباتی از صائب بسیاری از شعرای جوان و مردمان صاحب ذوق گمشده خود را پیدا کردند و آنچه را که در باطنشان خلجان می‌کرد در دسترس خود یافتند. به خاطر دارم که در همان اوقات گاهی غزلی از صائب در روزنامه توفیق که متعلق به مرحوم «محمدعلی توفیق» رحمه ... علیه بود منتشر می‌شد.

اولین کسی هم که شرح حال این مرد را بعد از سال‌ها خمول و گمنامی به تفصیل و تحقیق نوشته و انتشار داد فاضل مرحوم میرزا محمدعلیخان تربیت تبریزی بود و از آن پس صائب که به همت این علاقمندان به طبقه جوانان و به سعی آنان به اکثر اهل ذوق معرفی و کم کم حقیقت شخصیت او واضح و آشکار شد، جوانان پرشور و در راه احیا آثار و انتشار اشعار وی بر یکدیگر سبقت گرفته و متعاقب هم منتخباتی تهیه و منتشر نمودند که از آن جمله

است، منتخب آقای «زین‌العابدین مؤتمن»، ادیب و نویسنده دانشور که حقاََ مجموعه‌ای ممتع و پرفایده و راجع با احوال و اخلاق صائب دارای تحقیقاتی عمیق و بی‌سابقه می‌باشد و دیگر انتخاب دبیر محترم آقای «جعفرآزمون» که هر چند شخصا آن را ندیده‌ام اما بنا بر مسموع، انتخابی نفیس و با ارزش است.

و اما راجع به دیوان حاضر که نگارنده در انتخاب آن دخالت نداشته است باید بگویم که هر چند به اعتقاد من بهتر این بود که از کلیه نسخ موجود از کلیات صائب انتخابی جامع‌تر و بیشتر از آنچه که تا حال منتشر شده است به عمل آید و از هر غزل چند بیت عالی و یک دست گلچین و برگزیده گردد و در واقع عین همان اشعاری که صائب شخصا از دیوان خود انتخاب و تحریر کرده است آن هم با جرح و تعدیلی دقیق از طرف چند نفر از اساتید و سخن‌شناسان چاپ و در دسترس اهل ادب گذاشته شود و اصلاً قصائد او که خارج از فن و هنر اوست به چاپ نرسد. اما از آنجا که مردم بعد از آشنایی اجمالی با اشعار صائب، جویای کلیات وی گشته و هر روز به کتابخانه‌ها مراجعه می‌کردند و نسخ چاپ هند آن هم مکرر و مغلوط و اخیراً بسیار کمیاب گردیده بود و از طرف دیگر جوان با ذوق پرشور آقای «بیژن ترقی» فرزند برومند دوست محترم آقای «محمدعلی ترقی» مدیر محترم کتابخانه کهنسال خیام با یک خلوص نیت و اعتقاد صافی، یکه و تنها بدین کار همت گماشته و تمامی اشعار حاضر را از روی نسخه نفیس کتابخانه ملی ملک «که حواشی آن تماماً به خط صائب است» و نسخه مرغوب و مصحح کتابخانه مجلس و نسخ دیگر با صرف اوقات و تحمل زحمات استنساخ و برای چاپ آماده کرده بودند، دیگر انصاف نبود که با احتمال انتخاب بهتری این منتخب کلی که بالنسبه با آنچه که تا حال منتشر شده در حکم کلیات است چاپ و مورد پسند علاقمندان واقع نشود و اینجانب به

خصوص باید از این کار خیر، بیش از دیگران ابراز انبساط و تشکر نمایم که بحمدالله با آرزوی دیرین خود رسیده و می‌بینم که بالاخره این حقیقت هم مانند هر حقیقت دیگری در پرده استار نماند و هر روز به تعداد شناسندگان صائب و اقبال ارباب همت به نشر و تعمیم آثار او افزوده شد و یقین دارم که این اقبال و استقبال هنوز در اولین مرحله کمال است و زود باشد که صائب به حق خود برسد و مقام واقعی خویش را در قلب صاحبان عواطف و احساسات رقیق و بلکه عموم مردم این مملکت بازیابد و همه کس قدر و قیمت این گنجینه معانی را که ذخیره‌ای از ذخائر ادبی ماست بداند.

در خاتمه این مقال باید به عرض برسانم که شدت علاقه به آثار صائب مرا بر آن داشت که خواهش دوست محترم آقای «محمدعلی ترقی» و امر و ابرام شفیق صدیق دیرین خود شاعر و ادیب هنرمند و هنرشناس نقاد ارجمند آقای «احمدسهیلی خوانساری» مدیر مطلع و مغتنم کتابخانه ملی ملک را اجابت و این مقدمه و شرح حال را در وضع و حالی تهیه نمایم که نه مجال کافی در تحقیق و تفحص بیشتری بود و نه حال مناسب و مساعدی برای این کار، زیرا اولاً زمانی شروع بدین مقصود شد که طبع کتاب به انجام رسیده، وجهه عدم وقفه در انتشار آن عجله و شتاب تمام ناگزیر بود و ثانیاً هنگامی دست بدین مهم زده شد که از اختلال احوال و پریشانی حواس و انحراف مزاج به غایت بی‌خبری و انصراف از امور ادبی رسیده بودم و بفحوای این مثل عربی که می‌گوید «حال الجریض دون القریض» از هجوم انواع صروف و بلایای زندگانی در این مملکت و در این عصر و زمان بالمره از کارهای معنوی یعنی از فطرت خود دور و از شعر و شاعری بر کنار و مهجور مانده بودم.

قیل و قال زندگانی ذوق و حال از یاد برد

رنگ این آئینه را زنگ ملال از یاد برد

«الی الله المشتکی و علیه المعول» و در این کشور که از بخت بد ما معرکه مادیات و مهلکه معنویات گردیده است آن قدر صوارف ذوق و حال و موانع حقیقت و معنی روز افزون بسیار است که کم کم بین ما و فطرت ما حائل‌ها پدید آورده و خلق و خوئی دیگر به ما ارزانی اشته است.

### کل یوم تبدی صروف اللیالی

خلقاً من ابی سعید غربیاً

و در نتیجه نه تنها آن طوریکه منوی من و در خور این مهم بود نتوانستم از عهده برآیم و به حق تحقیق و ذکر بسیاری از مطالب لازم، توفیق حاصل کنم، بلکه به خطا و لغزش در نگارش از تاکید غیرمفید و تکرار غیرلازم و تطویل بلاطائل نیز در افتادم و لیکن از آنجا که عذر موجه دارم از خوانندگان محترم و ارباب بحث و تحقیق خواستار عفو واغماض و امیدوار قبولم «الاولو مانی کفی اللوم مایا» و چشم آن دارم که در مقدمه بطفیل ذی المقدمه بنگرند و ناتمامی کار مرا به تمامی شعر صائب ببخشایند.

اجازه می‌خواهم که این نکته را نیز به عرض رسانیده و توصیه کنم که خوانندگان باید در این دیوان به چشم تأمل و امعان بنگرند و چندان تفکر و دقت کنند که به سبک شاعر و زبان او اطلاع و وقوف به هم رسانند و به یک نظر سرسری و اجمالی اکتفا نمایند که حقیقت و واقع هیچ چیز را با یک نظر سطحی نمی‌توان شناخت و بکنه معانی و دقایق جز با نظر دقت و معنی نمی‌شود رسید. همچنان که از قدیم نظره اولی را نظره حمقاء خوانده و فهم معانی را موقوف به بحث و تحقیق در مطالعه دانسته‌اند.

و نیز هرگاه در پاره‌ای از غزل‌ها و ابیات انحرافات از بعض قواعد غیرمنصوص شعر ملاحظه نمایند آنها را حمل بر بی‌اطلاعی صائب نکنند و بدانند که مردی چون او در فن خود مجتهد مسلم است و بر مجتهد در امری بر فرض که مصیب هم نباشد باسی نیست و اینکه با تمثیل بدین

بیت در حق صائب که من او را صاحب کلام جامع لقب داده‌ام نوشته خود را به پایان می‌رسانم.

هیئات ان یاتی الزمان بمثله

ان الزمان بمثل لبخیل

\*\*\*\*\*

### شیوة صائب

آدمی را وقت پیری سوز و سازی دیگرست  
شمع را در وقت خاموشی گدازی دیگرست  
حرص و شهوت در سرشت طبع حیوانی است لیک  
آدمی را در طبیعت حرص و آزی دیگرست  
خواجه را طول امل بنگر که با عمری دراز  
در تدارک بینی عمر درازی دیگرست  
مال و منصب ساز و برگ گم‌رهان دنیوی است  
مرد راه آخرت را برگ و سازی دیگرست  
سمت و عین کعبه رسم قبله اهل دعاست  
عاشقان را قبله‌بی دیگر، نمازی دیگرست  
چشم نرگس شهره اندر ناز و مستی شد ولی  
چشم محبوب مرا مستی و نازی دیگرست  
خواست تا با شیوه صائب سخن گوید سنا  
ورنه در طرز غزل او را طرازی دیگرست  
جلال‌الدین‌همانی

### در جواب صائب

قطره اشکم زچشم روزگار افتاده‌ام  
شبنم از دست گل درپای خار افتاده‌ام  
ذره‌ام از آفتاب آسمان گشتم جدا  
قطره‌ام از بحر بی‌پایان کنار افتاده‌ام  
ناله سردم که از داغ جگر افتد برون  
شاخه خشکم که اندر رهگذار افتاده‌ام

نه فروغ صبحگاهی نه فراغ شامگاه  
 کوکب صبحم که اندر شام تار افتاده‌ام  
 نه امید برگ و باری نه هوای سایه‌یی  
 دانه خشکم که اندر شوره‌زار افتاده‌ام  
 نه مرا از کس نه کس را از من امید است و بیم  
 کشته شمعم که بر لوح مزار افتاده‌ام  
 از کنار لاله رویان می‌روم با کام خشک  
 سایه ابرم که اندر کوهسار افتاده‌ام  
 ای نسیم مهربان دامن کشان بر من گذر  
 ز آنکه در دامان صحرا چون غبار افتاده‌ام  
 تا ز رخسار چمن شویم غبار تیرگی  
 سیل بارانم که از ابر بهار افتاده‌ام  
 سایه پرورد بهشت وصل بودم یک زمان  
 حالیا در دوزخ هجران دچار افتاده‌ام  
 پیش این سوداگران کز مکر پر سرمایه‌اند  
 من فقیر مفلسم از اعتبار افتاده‌ام  
 کارگاهی کاندرا و علم و هنری کارگی است  
 ساده لوحی بین که من آنجا بکار افتاده‌ام  
 من کیم، خطی گران کز روزگار باستان  
 در کف خط ناشناسان یادگار افتاده‌ام  
 من سنا نسل همایم گرچه با جفندان شوم  
 اندرین ویران سرا ناچار یار افتاده‌ام  
 این جواب آن غزل باشد که صائب گفته است  
 در نمود نقش‌ها بسی اختیار افتاده‌ام  
 جلال‌الدین همایی

### ماده تاریخ آرامگاه جدید صائب

بنام ایزد که با تائید الطاف خداوندی  
 مراد اهل دل حاصل بکرداری مناسب شد

کرم بنمود و نعمت بر فرزند آن قادر بی‌چون  
 که حمد ذات و شکر نعمتش بر خلق واجب شد  
 ز سعی و همت آن انجمن کائار ملی را  
 نگهبان از گزند دهر و آسیب نوایب شد  
 نه تنها همتش مقصور یک طرفست و یک جانب  
 که فیضش همچنان جاری باطراف و جوانب شد  
 بنایی این چنین محکم پی وزیبا و نغز آئین  
 پی آرامگاه شاعر مشهور صائب شد  
 مهین استاد ناماور که در طرز سخن‌دانی  
 میان شاعران عهد چون مه در کوکب شد  
 ز طبع فایض و فکر لطیف و خاطر روشن  
 سحاب و ابل و عطر نسیم و نجم ثاقب شد  
 چو خورشید است آثارش بهر بوم و بری طالع  
 اگرچه خود بزیر ابر خاک تیره غارب شد  
 نگردهد محو هرگز نام او از صفحه دل‌ها  
 چو آن ذوقی که از شعرش نصیب کام طالب شد  
 سخن چون صبح صادق دان کزو خورشید می‌زاید  
 و گر عمر سخندان در مثل چون صبح کاذب شد  
 بود مرد سخن پرور به معنی زنده و حاضر  
 به صورت گر بمرد و شخص او از دیده غایب شد  
 به لوح دهر ماند یادگار نام و آثارش  
 چو آن نقشی که بردفتر پدید از کلک کاتب شد  
 سخن کوتاه کنم چون یافت این آرامگاه پایان  
 به تاریخ بنا طبع سخن پرداز راغب شد  
 سنا پا در میان بنهاد و گفت از بهر تاریخش  
 اساس طرح این آرامگاه از فکر صائب شد  
 جلال‌الدین همایی

ماده تاریخ بنای بقعه آرامگاه صائب در اصفهان به سعی  
 و اهتمام انجمن آثار ملی می‌باشد.